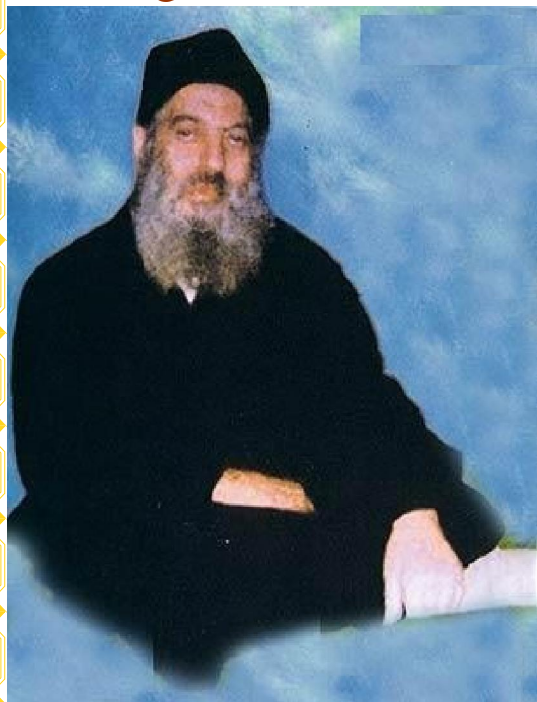


کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

مرحوم شیخ جعفر آقا مجتهدی و ارتباط با مسجد سهله

❖ از مرحوم سید مشراقی نقل شده است که درباره مرحوم شیخ جعفر آقا



مجتهدی (۱۳۴۳-۱۴۱۶ هـ.ق)

گفته بود: در يك جمله بطور خلاصه می توان گفت: {ایشان از کارگزاران ناحیه مقدسه بود}، در ایام سلامتی و قبل از ایام بستری بودن و خانه نشینی؛ تنها خواص او را می شناختند، و دسترسی به او بسیار مشکل بود، و عمدتاً با توسل؛ ممکن بود با او تلاقی پیدا کرد، اما در دوران نقاهت؛ بطور محدود دسترسی به او بود، و بجز عموم

اخیار و صالحین؛ مراجع بزرگ تقلید و فقهای نامدار به دیدن ایشان می آمدند. بعد از رحلت ایشان؛ کتابهای متعددی به جمع و نشر شمه ای از احوالات ایشان اهتمام ورزیده اند.

{۱}. مرحوم آقای مجتهدی که با سفر پیاده از تبریز به سمت عتبات عالیات عراق در مرز توسط نیروهای عراقی دستگیر و زندانی شده بودند؛ در مورد نحوه آزادی و اقامتشان در نجف؛ گفته اند: شی در خواب خدمت حضرت مولا علی علیه السلام مشرف شدم، ایشان فرمودند: جعفر؛ فردا بی گناهی تو ثابت گشته؛ و آزاد خواهی شد، باید به نجف اشرف بیایی، و با دست مبارکشان به محلی اشاره کرده؛

و فرمودند: در این محل و نزد این پیرمرد کفاش به پینه‌دوزی می‌پردازی، از دستمزدی که می‌گیری قسمتی را هزینه خود ساز؛ و مابقی را در پایان هفته نان و خرما بخر و در **مسجد سهله** در میان معتکفان تقسیم کن. صبح روز بعد؛ مأموران زندان مرا آزاد کرده، و اجازه ورود به خاک عراق را دادند، و بدین ترتیب راهی نجف اشرف شدم، و در همان محلی که حضرت اشاره فرموده بودند؛ نزد آن پیرمرد پاره دوز شروع به کار نمودم، تا تمام آئیت‌ها و آرزوهای نفسانی که ناشی از خود فراموشی و تجملات زندگی بود از بین برود.

{۲}. **مرحوم جعفر آقا مجتهدی تعریف کرده بود:** (بعد از مدتها) در نجف به دستور حضرت مولا علی علیه السلام راهی **مسجد سهله** شده، و مدت هشت سال به طور مداوم، در آنجا معتکف گردیدم، و به جز تجدید وضو و تطهیر؛ از مسجد خارج نمی‌شدم. در پایان این مدت از طرف حضرت امیر علیه السلام و آقا امام زمان (روحی فداه) عنایت زیادی به من شد.

{۳}. **مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوی (که کلیددار مسجد سهله و توفیق تشرّفات متعدده داشته، و به اولیای الهی بسیاری که در مسجد معتکف می شدند؛ خدمت کرده، و از آنها استفاده معنوی نموده بود) درباره جعفر آقا مجتهدی (که از اخیار و مرتبطين با ناحیه مقدسه بود) تعریف کردند:** در مدت (هشت سالی) که آقای مجتهدی در **مسجد سهله** معتکف بودند؛ با هیچ کسی صحبت نمی‌کردند، و دائم مشغول فکر و ذکر و توسل و گریه بودند، هیچ وقت تسبیح از دستشان جدا نمی‌شد، و حالشان مثل حال شخص محتضر و کسی که هر لحظه در حال جان دادن است؛ بود. شبها را نمی‌خوابیدند، و اگر کسی هم وارد حجره ایشان می‌شد؛ بیش از ۵ دقیقه با او نمی‌نشست، و از حجره بیرون می‌آمدند.

{۴}. مرحوم جعفر آقا مجتهدی تعریف کرده بود: یک روز که به حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام مشرف شده؛ و در حین زیارت و توسل بودم، صدای حضرت مولا علیه السلام را شنیدم، که فرمودند: شیخ جعفر، همین الآن به مسجد سهله برو، چند نفر در آنجا می‌باشند؛ که باید از آنها دستگیری نمایی. بنابراین فرمایش حضرت علی علیه السلام فوراً به مسجد سهله رفتم، درب مسجد بسته، و ماشین بنز مدرنی آنجا بود، خادم مسجد (مرحوم شیخ جواد سهلاوی) را صدا زدم که درب را باز کند، وقتی وارد آنجا شدم، دیدم سه نفر جوان با لباسهای فاخر و مجلل در فراق حضرت بقیه الله علیه السلام می‌گریند، و بر روی خاکها می‌غلتند، و یک نفر آنها هم از شدت گریه بی‌حال بر زمین افتاده است. نزدشان رفتم، و آنها را دلداری داده، و آرام نمودم، تا اینکه سپس همگی از مسجد خارج شدیم، و آنها سوار ماشین شدند و رفتند.

{۵}. حاج ابراهیم اسفهلانی نقل کرده است: از وقتی آقای جعفر آقا مجتهدی از ایران به عتبات رفته بودند، ایشان را ندیده بودم، و بسیار مشتاق دیدنشان بودم، تا اینکه به عتبات مشرف شدم، و در کاظمین و سامرا و کربلا و نجف به جستجوی ایشان پرداختم؛ ولی ایشان را نیافتم، تا اینکه گفتند: در کوفه به سر می‌برند، وقتی به کوفه رفتم؛ باز ایشان را نیافتم، بالأخره به مسجد سهله رفتم، و از خادم (شیخ جواد سهلاوی) سراغ ایشان را گرفتم، به او گفتم: شخصی را به نام آقای مجتهدی می‌شناسید؟ او گفت: بله، با ایشان چکار دارید؟ گفتم: چندین سال است ایشان را ندیده‌ام، اکنون از ایران به عتبات آمده؛ و به جستجوی ایشان پرداختم، ولی ایشان را نیافتم، تا اینکه نشان اینجا را به من دادند، خادم گفت: همین امروز صبح هنگامی که از خواب بیدار شدم، آقای مجتهدی مرا صدا زده، و فرمودند: من امروز از ایران میهمان دارم، و شما مرغی برای ما تهیه کنید!



{۶}. مرحوم شیخ الذاکرین حاج شیخ محمود عتیق (مشهور به حاج ملا آقا جان زنجانی) {۱۲۹۰-۱۳۷۶ ه.ق}؛ از روضه خوانهای با حال و سوز زنجان. مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی؛ متخلص به صهبائی و عتیق و مشهور به مجنون؛ شاگرد ملا قربانعلی زنجانی بود، و در يك جمله او را می توان این چنین معرفی کرد: "از مرتبترین با ناحیه مقدسه" رضوان الله علیه.

شرح رفتن به مسجد سهله برای دیدن یکی از معتکفین (مرحوم آقا شیخ جعفر

مجتهدی): روزی ایشان به دوستان خود می گوید مأمور شده ام به عتبات عراق بروم، و این آخرین سفرم بوده، و بعد از مراجعت؛ زندگی را بدرود خواهم گفت، و بدین ترتیب همراه با عده ای از ملازمین خود؛ راهی عتبات می شوند. بعد از زیارات سامراء و کاظمین و بغداد و مدائن و کربلا، به نجف مشرف شدند، صبح روز سه شنبه اولی که در نجف اشرف بودند، مرحوم حاج ملا آقا جان به همراهان می گوید: باید شب جمعه به جهت امر مهمی به مسجد سهله بروم. نماز و ناهار امروز را که خوردیم باید به کوفه برای زیارت حضرت "مسلم"، و حضرت "هانی"، و حضرت "یونس"، و مسجد کوفه، و مسجد زید، و مسجد صعصعه، و بیتوته امشب در مسجد سهله که ان شاء الله برکات زیادی نصیبمان خواهد شد، برویم. و شاید به خدمت حضرت بقیة الله علیها السلام هم مشرف شویم. و ضمناً آهسته با خودش چیزی گفت: اگر من عصبانی نشوم. این جمله را می گفت؛ و سرش را تکان می داد، چرا عصبانی بشوم؟! نه،

عصبانی نمی شوم، مگر خدا مرا به حال خودم وابگذارد، و این آیه را تلاوت می کرد: {وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَامَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ}. یعنی: من نگه دارنده نفس خود نیستم، نفس، انسان را زیاد به بدی امر می کند، مگر آنکه خدایم به من رحم کند. دوستان همراه ایشان نقل کرده اند: به هر حال، ظهر، پس از نماز و ناهار؛ با ماشین به کوفه رفتیم، و در راه به زیارت حضرت "کمیل بن زیاد"، و "میثم تمار"، و مسجد حنّانه، هم مشرف شدیم. ساعت سه بعد از ظهر بود، که وارد مسجد کوفه گردیدیم، اعمال مسجد کوفه زیاد است، تقریباً دو ساعت طول می کشد، به هر حال دست جمعی اعمال مسجد کوفه را انجام دادیم، و بعد به زیارت حضرت "مسلم" عَلَيْهِ السَّلَام رفتیم. در کنار حرم حضرت "مسلم" عَلَيْهِ السَّلَام قبری بود که ایشان فرمودند: فاتحه‌ای هم برای "مختار بن ابی عبیده ثقفی" بخوانیم، پس از آن به زیارت حضرت "هانی بن عروه" رفتیم، حاج ملا آقاجان ما را در گوشه‌ای نشانند و برای ما روضه خوانند، توسّل خوبی شد، سپس به ما فرمود: این حال توجّه از حقیقت و معنویت حضرت هانی به ما رسید، از ایشان تشکر کنید. پس از آن به طرف **مسجد سهله** حرکت کردیم، نزدیک **مسجد سهله**، مسجد "صعصعه" و مسجد "زید" است. و چون هنوز به غروب مقداری مانده بود، اعمال این دو مسجد را هم انجام دادیم، ولی در مسجد زید، وقتی حاج ملا آقاجان با صدای بلند؛ دعای بعد از نماز؛ که دعای فوق العاده عجیبی است؛ می خوانند، نزدیک بود قالب تهی کند. الآن بعد از سالها که از آن روز می گذرد، منظره‌ای از حال این مرد بزرگ به نظرم می آید که فریاد می کشید و این جملات دعا را می خواند: {اَلِهٰى قَدْ مَدَّ اِلَيْكَ الْخٰطِطُ الْمُدْنِبُ يَدَيْهِ بِحُسْنِ ظَلَمِهِ بِكَ. اِلِهٰى قَدْ جَلَسَ الْمُسِيءُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُقَرَّرًا لَكَ بِسُوءِ عَمَلِهِ وَ رَاجِيًا مِنْكَ الصَّفْحَ عَنْ زَلَلِهِ. اِلِهٰى قَدْ رَفَعَ اِلَيْكَ الظَّالِمُ كَفِّيْهِ رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ فَلَا تُحْيِيْهُ

بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ. إلهی قَدْ جِئَا الْعَائِدُ إِلَى الْمَعَاصِي بَيْنَ يَدَيْكَ خَائِفًا مِنْ يَوْمٍ
 تَجْتُمُوا فِيهِ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ. إلهی جَاءَكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ فَرِغَا مُشْفِقًا وَرَفَعَ إِلَيْكَ
 ظَرْفَهُ حَذِرًا رَاجِيًا وَفَاضَتْ عَبْرَتُهُ مُسْتَغْفِرًا نَادِمًا. در اینجا فریادش بیشتر شد
 و گفت: {وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ مَا أَرَدْتُ بِمَعْصِيَتِي مُخَالَفَتَكَ وَمَا عَصَيْتُكَ إِذْ
 عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِكَ جَاهِلٌ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا لِتَنْظَرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَلَكِنْ
 سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي وَأَعَانْتَنِي عَلَى ذَلِكَ شِفُوقِي وَعَرَنِي سِتْرُكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ}. و این
 جمله را با خضوع عجیبی می گفت: {فَمِنَ الْأَنِّ مِنَ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي وَبِحَبْلِ
 مَنْ أَعْتَصِمُ إِنْ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي}. از اینجا به بعد؛ آن چنان تغییر حال پیدا
 کرد؛ و فریاد کشید؛ که ما ترسیدیم قالب تهی کند و گفت: {قِيَاسُوا أَنَا غَدَا مِنَ
 الْوُفُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفِينَ جُوزُوا وَاللِّمُثْقَلِينَ حُطُّوا أَمَعَ الْمُخْفِينَ
 أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَحْطُ}. سپس دست به محاسن گرفت، و اشک از دیدگانش
 مانند ناودان می ریخت؛ و می گفت: {وَيَلِي كَلِمًا كَبْرًا سَنِي كَثُرَتْ دُنُوبِي وَيَلِي كَلِمًا
 طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ مَعَاصِي فَكَمْ أَتُوبُ وَكَمْ أَعُودُ}. سپس به خود خطاب
 می کرد، و به صورت خود می زد، مثل آنکه خود را تنبیه کند، می گفت: {أَمَا أَنْ
 لِي أَنْ أَسْتَحْيِيَ مِنْ رَبِّي}. در اینجا دستها را بلند کرد، و با اشک جاری و ناله و
 فریاد گفت: {اللَّهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ
 خَيْرَ الْغَافِرِينَ}. سپس صورتش را به خاک گذاشت، و آنچنان گریه و ناله و
 خوف از خدا بر او مستولی شده بود؛ که شانه هایش تکان می خورد و می گفت:
 {إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ}. من زمین را دیدم؛ که از اشک چشمش
 گل شده است. و بعد طرف چپ صورت را به خاک گذارد، و مانند زن بچه مرده؛
 می گریست و صدا می زد: {عَظُمَ الذَّنْبُ، مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يَا
 كَرِيمٌ}. در اینجا دوباره سر به سجده گذارد، و کلمه "العفو" را صد مرتبه

تکرار کرد، و آن قدر گریه کرد؛ تا به حال غشوه افتاد، که با زحمات زیاد توانستیم او را به حال بیاوریم. پس از آن، او را حرکت دادیم، اول مغرب تقریباً وارد مسجد سهله شدیم.

اینجا خانه امام زمان علیه السلام است. اینجا پایگاه حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است. اینجا میعادگاه عشاق آن حضرت است. برای ما که در اولین مرتبه قدم در يك چنین مکان مقدسی می گذاشتیم؛ فوق العادگی عجیبی داشت، آن هم با آن برنامه مخصوصی که مرحوم حاج ملا آقا جان داشت. پس از خواندن نماز مغرب و عشا و اعمال مسجد سهله، رفتیم در قسمت بالای مسجد (دیوار شمالی) که جای نسبتاً خلوتی وجود داشت حلقه وار نشستیم، در این موقع مرحوم حاج ملا آقا جان بی تابانه به این طرف آن طرف نظر می کرد و می گفت: منتظر جوانی هستم که باید با او ملاقات کنم. مرحوم قریشی (که یکی از همراهان بوده) نقل کرده: در همین لحظات ناگهان درب یکی از حجره های مسجد سهله (که در ضلع غربی بود) باز شد، و جوانی بسیار خوش سیما و جذاب؛ در حالی که آفتابه ای در دست داشت؛ از آن خارج شد، و به طرف درب خارج مسجد حرکت کرد. مرحوم حاج ملا آقا جان به محض اینکه چشمانشان به آن جوان افتاد گفت: گمشده ام را پیدا کردم، این همان کسی است که در سیر، او را به من نشان داده اند. از ایشان پرسیدیم: مگر این جوان چه خصوصیتی دارد که اینگونه شما را جذب کرده و بی تاب او هستید؟! گفت: او شخصی است که در این جوانی؛ هم گوش باطنش می شنود؛ و هم چشم باطنش می بیند! ملاحظه کنید؛ و فوراً به صورت بسیار آرام و آهسته؛ بطوری که ما چند نفر هم که نزدیکشان نشسته بودیم؛ به سختی صدای ایشان را شنیدیم؛ به زبان ترکی گفت: (گلبورا گراخ بالام جان = بیا اینجا ببینمت پسر جان!) در این هنگام آن

جوان که آن سوی مسجد (در ضلع شرقی) به درب خروجی رسیده بود؛ و با ما خیلی فاصله داشت، ناگهان در جای خود ایستاد، و آفتابه را روی زمین گذاشته، و از میان جمعیت به طرف ما حرکت کرد، هنگامی که به ما رسید؛ به حاج ملا آقا جان سلام کرده، و سپس گفت با من کاری داشتید؟ امر بفرمایید! او شیخ جعفر آقا مجتهدی بود. آنگاه حاج ملا آقا جان خطاب به همراهان گفت: ما را تنها بگذارید، که من باید با ایشان خلوت داشته باشم.

بعد از ساعاتی خلوت با جعفر آقا، حاج ملا آقا جان به جمع ملازمان برگشت، همراهان و دیگر حاضران متوجه شدند که امشب مهمان محبوبي دارند، حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه)، لذا همه در اتاقی از مسجد که متعلق به آقای حاج شیخ جواد سهلاوی (یکی از بزرگان اهل معنی و ساکن منزلی در کنار مسجد سهله و متصدی امور آن مسجد بود) جمع شدند، شب عجیبی بود، مجمعی فوق العاده دیدنی بود؛ افراد نخبه‌ای دور هم جمع شده بودند. یکی از آنها شیخ جعفر آقا مجتهدی بود (که می‌گفت امشب به مقصدش می‌رسد) و حاج ملا آقا جان و همراهانشان هم بودند. سید بزرگواری بود، اهل مشهد، که چهل شب چهارشنبه از کربلا به مسجد سهله مشرف شده بود؛ تا شاید خدمت امام عصر علیه السلام برسد، و آن شب چهارشنبه آخرش بود. فرد دیگری آن قدر پاك بود که هیچ تردیدی نداشت که امشب به خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسد. آقای حاج شیخ جواد سهلاوی که خودش میزبان ما بود؛ به قدری حال داشت که همه با نحوه توجه او به مقام مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام، به حال می‌آمدند. سوز و گداز حاج ملا آقا جان آنچنان عجیب بود که مجلس را یکپارچه به سوی بزرگترین حقیقت و معنویت و مقام والای امامت سوق می‌داد. همه در فراق مولایشان اشک می‌ریختند، زیارت آل یاسین و دعای توسل خوانده شد، همه گریه می‌کردند،

همه در فراق آقا اشك می‌ریختند، همه چشم به درب اتاق دوخته بودند؛ که ببینند آقا امام زمان علیه السلام کی از در وارد می‌شوند؟ همه انتظار می‌کشیدند، و ناله می‌کردند. گاهی بعضی از افراد حوصله‌شان سر می‌آمد، و از اتاق بیرون می‌رفتند، شاید در خارج آن اتاق؛ به مقصد و مقصود برسند، و باز بر می‌گشتند. خلاصه این برنامه تا صبح ادامه داشت، برای ادای فریضه نماز صبح؛ به مقام حضرت مهدی علیه السلام که وسط مسجد است؛ رفتیم، و آنجا خواندیم، سیدی که شب چهارشنبه چهلمش را به پایان رسانده بود؛ فوق‌العاده ناراحت بود؛ زیرا حدود ده ماه از وطن و خانه دور شده؛ و به عشق حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) در غربت بسر می‌برد. از او سؤال کردم که در این مدّت خدمت حضرت رسیده‌ای؟ گفت: چند دفعه خدمتشان مشرف شده‌ام، ولی در آن موقع نشناخته‌ام، اما این توسل و اربعین به خاطر این است که ان شاء الله وقتی خدمتشان رسیدم؛ در همان موقع آقا را بشناسم.

بالاخره همه با هم به اتاق شیخ جواد سهلاوی که رفقا همه در آنجا برای صبحانه جمع بودند، رفتیم، حاج ملا آقا جان پشت به دیوار؛ رو به درب اتاق، مثل آنکه انتظار کسی را می‌کشد مؤدّب نشسته بود. در این بین جوان طلبه‌ای که لباس روحانیت در بر داشت؛ و سیاه‌چهره و لاغر اندام بود، وارد اتاق شد، و سید بزرگواری هم که ردائی به دوش چپ انداخته (بر سبک لباس اهل یمن) و به داخل اتاق نگاه می‌کند، در خارج اتاق ایستاده است. **وقتی آن شیخ طلبه هندی وارد اتاق گردید، حاج ملا آقا جان به او اعتراض کرد که: چرا وارد اتاق شدی؟** او با زبان نیمه فارسی، به لهجه‌ی هندی جواب داد که: من علاقه‌مند به امام زمان علیه السلام هستم، و دیشب تا صبح در این مسجد بیدار بوده‌ام، و حالا آمده‌ام شاید اینجا استراحت کنم. **حاج ملا آقا جان به او گفت: تو دروغ می‌گوئی! امام زمان**

ﷺ را تو دوست نداری! او را نمی‌شناسی! مدتی آن شیخ با تذلل عجیبی از این
 سنخ کلمات را تکرار می‌کرد، و حاج ملا آقا جان با عصبانیت بیشتری او را
 تکذیب می‌نمود! ما همه از این طرز برخورد، آن هم با کسی که می‌دانستیم سابقه
 او را حاج ملا آقا جان ندارد، تعجب می‌کردیم!! حتی بعضی از دوستان به حاج
 ملا آقا جان اعتراض کردند، و گفتند: چرا به این شیخ بیچاره این قدر توهین
 می‌کنی؟! بالأخره حاج ملا آقا جان از جا برخاست، و به زور، شیخ را از اتاق بیرون
 کرد! در این مدت آن سید به داخل اتاق نگاه می‌کرد، و گاهی تبسم می‌نمود، مثل
 کسی که منتظر بود؛ ببیند دعوا به کجا منتهی می‌شود؟ و یا اگر نزاعی نبود، وارد
 اتاق شود. وقتی شیخ را از اتاق بیرون کردند، آن سید هم رفت!! گویا این عمل
 حاج ملا آقا جان سبب اعراض آن سید (با لباس یمانی) از مجلس ما شد، من
 گمان می‌کردم آن سید رفیق این شیخ است، که با رفتن شیخ، او هم رفت. به حاج
 ملا آقا جان گفتم: هر چه شما به آن شیخ گفتید، رفیقش هم که بیرون اتاق
 ایستاده بود؛ شنید، خوب شد او به دفاع برخاست. حاج ملا آقا جان گفت: مگر
 رفیق هم داشت؟ گفتم: بله سید با شخصیتی با این خصوصیات بیرون اتاق
 ایستاده بود؛ و به دعوی شما با شیخ نگاه می‌کرد. چند نفر از اهل مجلس گفتند: ما
 هم او را دیدیم، ولی دو سه نفر که یکی از آنها خود حاج ملا آقا جان بود، او را
 ندیده بودند. با اینکه درب اتاق در دیدرس و روبروی همه ما بود، و طوری نبود
 که کسی او را نبیند؛ زیرا آن سید نزدیک درب چوبی اتاق ایستاده بود، و همه هم
 رو به درب نشستیم بودند، فاصله ای هم نبود، سه چهار متر بیشتر نبود. حاج شیخ
 جواد سهلاوی و جعفر آقا مجتهدی دیده و شناخته بودند، آن سیدی که چهل شب
 چهارشنبه به مسجد سهله آمده بود؛ گریه می‌کرد، به او گفتم: تو هم آن سید را
 دیدی؟ گفت: دیدم، و فکر می‌کنم که آن سید آقا امام زمان ﷺ بود. حاج ملا

آقا جان گفت: خوب فکر کرده‌ای؛ زیرا امام زمان علیه السلام به من وعده داده بودند؛ که این ساعت به دیدن ما بیایند. من از آن آقائی که چهل شب چهارشنبه به مسجد آمده بود؛ پرسیدم: شما از کجا می‌گوئید که او حضرت بقیّة الله علیه السلام بوده است؟ گفت: اوّل ملهم شدم که او حضرت ولی عصر علیه السلام است، و وقتی خواستم حرکت کنم؛ و به خدمتش بروم؛ تصرّفی در نیروی بدنی من شد؛ که حتّی زبانم باز نشد؛ سلام کنم. ما با شنیدن این مطالب چون فاصله‌ای نشده بود، همه حرکت کردیم؛ و به جستجو از آن دو نفر رفتیم. **مسجد سهله** خلوت بود، جز ما چند نفر؛ کس دیگری در آنجا نبود، اطراف **مسجد سهله** هم بیابان بود، و تا یکی دو کیلومتر دیده می‌شد. آن شیخ هندی را در بیرون در مسجد دیدیم، از او پرسیدیم، رفیقت کجا رفت؟ گفت: من رفیقتی نداشتم، و چون ما سراسیمه به طرف او دویده بودیم؛ ترسید، و از ما دور شد. هر چه نگاه کردیم؛ کسی را جز همان شیخ هندی ندیدیم، و مسلّم اگر کسی جای ما می‌بود؛ جز اینکه بگوید آن آقا یا طحّی الارض کرده، و یک مرتبه ناپدید شده، و یا در جائی مخفی شده، چیز دیگری فکر نمی‌کرد. ولی پس از آنکه یک‌یک اتاقهائی که درش باز بود؛ نگاه کردیم، و همه جا را گشتیم، احتمال دوّمی به کلّی از بین رفت، و فقط احتمال اوّلی باقی ماند.

آن قدر حاج ملاّ آقا جان ناراحت بود که نمی‌شد با او حرف زد. آن جلسه به هم خورد، چند نفری از اخلاق او ناراحت شدند، (شیخ جعفر آقا مجتهدی هم سوء ظن و تعرض حاج ملاّ آقا جان به آن طلبه هندی را بیجا و او را از گمان حاج ملاّ آقا جان مبرا می‌دانست)، وقتی به نجف برگشتیم و در اتاق مسافرخانه نشسته بودیم حاج ملاّ آقا جان آهی کشید و گفت: دیدید چه ضرری کردم؟ به من گفته بودند عصبانی نشوم! گفتیم: چرا عصبانی شدید؟ که هم مورد اعتراض دوستان واقع شوید، و هم از زیارت مولایتان حضرت صاحب الامر علیه السلام محروم گردید؟! و

چرا بعد از رفتن آن شیخ نیامدند؟ حاج ملا آقا جان گفت: اینطور می فهمیدم که وجود او مانع از آمدن آقا است. و لذا اصرار داشتم که او برود تا حضرت بیایند. بعد معلوم شد که (این گمان اشتباه بوده)، حضرتش آمده اند، و ما مشغول دعوا و نزاع با آن طلبه هندی بوده ایم. {او هر چه بوده؛ اما میهمان خانه امام زمان علیه السلام بوده، و بهترین دلیل برای سوء ظن حاج ملا آقا جان؛ و باطل بودن آن گمان و رفتار؛ همان اثر محرومیتی؛ که بخاطر رفتار با آن طلبه هندی؛ نصیبش شد؛ گفتم: چرا از آن طرف وعده می دهند، و از طرفی این شیخ می آید؟ گفت: حضرت موسی علیه السلام وقتی که از کوه طور برگشت، و دید تمام پیروانش گوساله پرست شده اند، عرض کرد: "إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ". یعنی: این نیست مگر آزمایش تو. حالا هم مصلحت همین بود، آنهایی که لیاقت داشتند آن حضرت را دیدند، شیخ جعفر آقا مجتهدی و حاج شیخ جواد سهلوی که با حال خوب و ادب لازم حضرتش را زیارت کردند، و به دعوی ملا آقا جان و طلبه هندی مشغول نشدند، آن آقا سیّدی که چهل شب چهارشنبه به **مسجد سهله** رفته بود؛ اگر چه نتوانست اظهار کند؛ و حرکت نماید، ولی ارتباط روحی برقرار کرده بود؛ و در همان موقع آقا را شناخت، و حوائج خود را گرفت. اگر آقا به داخل اتاق هم می آمدند؛ همین بود، باز هم بعضی او را نمی شناختند. فرقی فقط این بود چشم من به جمالش در آن موقع روشن نشد، این هم برای من تنبیهی بود، می خواستند مرا آزمایش کنند، مرا متوجه کنند که تا چه حد مطیعم. به من گفته بودند، عصبانی نشوی، ولی فکر نمی کردم؛ برای رفع مانع هم نباید عصبانی شوم. و بلکه به کلی غافل شدم، باید انسان آنچنان در راه اطاعت خدا، خود را بسازد که خودکار اخلاقیاتش تنظیم شود، اعمالش طبق دستور اسلام، خود به خود مرتب گردد، و مسلمان واقعی شود، (و درباره فرمان صریح مولا علیه السلام از خودش اجتهاد نکند).

بعد از اتمام آن مجلس؛ يك هفته حاج ملا آقا جان در مسجد سهله ماند، و پیوسته با جعفر آقا مجتهدی بود، و بدین گونه حدود مدت يك هفته در آنجا؛ مرحوم حاج ملا آقا جان با آقای مجتهدی؛ به تنهایی مانوس بودند!

بعد از آن سفر؛ حاج ملا آقا جان به زنجان مراجعت کرده، و همانجا دارفانی را وداع می گوید، و پیکر ایشان را در قبرستان پائین شهر زنجان دفن می کنند.

مرحوم حاج غلامحسین کریمی (معروف به حاج مرشد) نقل می کرد: هنگامی که مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی خبر نزدیک شدن وفاتشان را به دوستان خود از جمله مرحوم شیخ محمدتقی زرگری، و مرحوم مصطفوی کتابفروش، حسنی، توسلی، ... می دهد، آنها از ایشان سؤال می کنند: بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ می فرماید: در مسجد سهله که بودم شخصی را با چنین اوصاف، به نام جعفر آقای مجتهدی دیدم به ایشان رجوع کنید.

توضیحات

{۱} برای نقل واقعه ملا آقا جان و طلبه هندی، طرق مختلفی لحاظ شده است، که مربوط به اطراف و حاضرین مختلف واقعه هستند، از جعفر آقای مجتهدی گرفته تا همراهان ملا آقا جان، و نیز کتابی که درباره ایشان نوشته شده است.

{۲} کتاب (احوال ملا آقا جان) گاهی برخی جزئیات را تفصیلاً نقل کرده، اما به گزارش صحنه اکتفا نکرده، و از خودش هم تصور و شرح پردازی کرده است، همچنین گاهی برخی وقایع مهم را بکلی حذف کرده است، مانند موضوع بدنبال دیدن جعفر آقا بودن ملا آقا جان، که توسط "همراهان ملا آقا جان در آن سفر" نقل شده، اما در آن همه شرح کتاب مربوطه؛ يك جمله هم نیامده است، و یا مطلب "ارجاع ملا آقا جان به جعفر آقا برای بعد از خودش" که توسط قدمای

اصحاب ملاآقا جان نقل شده است، و اصلاً در کتاب مزبور مطرح نشده است، بلکه با نقل غیر صحیح مطالب (مثل اعتکاف جعفر آقا در کوفه) لابلای واقعه **مسجد سهله**؛ مسیر غیر صحیحی را دنبال کرده است، با اینکه آن اعتکاف در وقت دیگری بوده، و نه در زمان رفتن ملاآقا جان به **مسجد سهله**، که در این زمان جعفر آقا در **مسجد سهله** معتکف بوده است، بنا بر کلام مؤلف کتاب (احوال ملاآقا جان) در مقدمه نوشتارش؛ در زمان وقایع یادداشتی بر نداشته؛ و آنها را ثبت نکرده، و بعد از بیست سال اقدام به نوشتن این احوالات و وقایع نموده، و به تعبیر صریح خود مؤلف {نمی توانم مطالبی را که یادداشت نکرده ام بطور دقیق بنویسم ولی آنچه را می نویسم اصل کلیش صحیح است} که یعنی اصل واقعه **مسجد سهله** صحیح است، اما جزئیاتی که برای وقایع نوشته؛ صحت یا دقتش معلوم نیست، خصوصاً وقتی بخلاف گزارش سایر حاضرین باشد، فلذا بخاطر وجود همین سقطها و خلطها؛ برای نقل صحیح و مطمئن این واقعه نمی توان به تنهایی بر آن نقل تکیه کرده، و باید گزارشات دیگر حاضرین آن واقعه را نیز مدّ نظر قرار داد، کاری که برای نقل این واقعه در این رساله رعایت شد.

{۳}. همچنانکه از خبری که خود ملاآقا جان قبل واقعه داده؛ بر می آید؛ عصبانیت وی مانع توفیق تشرّف او شده، و این مانع بخاطر تعرض بیجای به آن طلبه هندی بوده است، این امر توسط مرحوم جعفر آقاى مجتهدی هم تأکید شده است، که ایشان در آن سالها؛ آنجا مقیم بوده، و از نزدیک آن طلبه هندی را می شناخته است. اینکه به ملاآقا جان توصیه فرموده بودند؛ اما تخلف کرده (ولو قصوراً)؛ بسیار واضح است، و لذا هر چه توجیحات برای آن تخلف و یا مستحق بودن آن هندی نقل یا نوشته شده؛ بی وجه است، و مرحوم ملاآقا جان توفیقات و کمالات بسیاری داشت؛ و نباید بخاطر آنها قصور یا تقصیری را توجیه نمود.

پژوهشگردها و آموزشگردهاى بنياد حيات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزيستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانسروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسى - رسانه هاى حيات اعلى

طرح و برنامه ريزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخري ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين